### اشاره

بحث مفاهیم از زمان صاحب معالم یک هویت مستقل یافته است و در دوره های قبل بحث استطرادی ذیل عام وخاص بوده است.(علی ما نقل)

بحث در مفهوم شرط بود که گفته شد در بین مفاهیم، مفهوم مخالف مهم‌ترین مفهوم است و البته مفهوم موافق و تنقیح مناط هم مهم است و در عین حال در مفاهیم مخالف، این مفهوم شرط، مهمترین است. بقیه مفاهیم هم اگر مفهوم می‌یابد به نوعی در آن تعلیق و اشتراط فرض می‌شود.

در عین قبول این مفهوم از سوی مشهور بزرگانی چون صاحب کفایه در آن مناقشه دارند. از این رو در ادامه ابتدا ادله مثبتین مفهوم شرط و بعد ادله نافین را بررسی می‌نماییم؛

### ادامه دلیل دوم: دلیل انصراف

در توضیح این دلیل بیان شد که علیت انحصاری شرط برای جزا (و یا به تعبیر دقیق تر فقهی، موضوعیت انحصاری شرط برای حکم) اکمل افراد علیت است؛ چراکه در تصویر علیت دو حالت متصور است یا علیت فی الجمله است مثل اذا خفی الاذان فقصّر که علت دیگری هم در کنارش هست (اذا خفی الجدران فقصر) و یا علیت انحصاری باشد که این اکمل افراد علیت است. این کبرای قیاس است و صغری این است که جمله به اکمل افراد منصرف است.

کبرا مناقشه شد که صرف اکمل بودن برای ادعای انصراف کافی نیست چراکه قبول این به معنی از بین رفتن همه عام‌ها و مطلق‌هاست زیرا بالاخره در مورد هر عام و یا مطلقی، به هر حال، یک فرد اکمل هست که باید منصرف به آن شود و در نتیجه هیچ عام و یا مطلقی باقی نمی‌ماند.

صغرا اینکه علیت انحصاری اکمل افراد علیت است، این مناقشه شده که در علل حقیقی گاهی یک چیزی علت منحصره است برای تحقق امری مثل علیت حرارت برای انبساط و گاهی هم علت متعدد است مثل علیت حرارت و یا ... برای انبساط، آیا در این دو مورد، علیت اولی برای معلولش از علیت دومی برای معلولش قویتر و اکمل است و به تعبیری تأثیر این دو بر معلولشان تفاوت دارد؟

بدیهی است که این نکته مخالف موردی است که گفته می‌شود مؤمن چند مصداق دارد و مثلاً امیر المومنین اکمل افراد آن است.

در این صغرا مناقشه شده است که دلیلی برای ادعای اکمل بودن این مصداق علت برای معنای جمله نداریم، این را خیلی از بزرگان فرموده و قبول دارند.

البته این نکته جای بررسی دارد، به این بیان که در جایی که دو - سه علت مؤثر بر معلولند، در این موارد یک نظر این است که یک جامعی در این موارد هست که همان جامع، موثر واقعی در معلول است که بر این اساس این مصداق خاص از علت، بما هو هو علت نیست؛ بلکه از آنجا که یک فرد برای آن جامع است، علیت دارد؛ این به خلاف موردی است که تنها یک علت موثر در معلولش است.

این نکته بنا بر این است که چند علت متعدد در عرض هم نمی توانند موثر در معلول باشند و باید در مجموع به یک علت واحده برگردند.

حتی در صورت انکار این مبنا، باز هم علت منحصره در معلول واحد، نقشش در تحقق معلول خیلی بیشتر و برجسته تر از موردی است که چند علت در عرض هم موثر در معلول باشند.

این اشکال در استدلال، هم با نکته عقلی و هم عرفی جای مناقشه دارد.

صغری محل اشکال بود ولی مهم در این استدلال همان کبرا است که محل تردید قرار گرفت و الا اشکال در صغرا قابل مناقشه است.

### دلیل سوم: اطلاق و مقدمات حکمت در جمله شرطیه

این دلیل چند تقریر دارد؛

**تقریر اول:** جریان دادن بیانی است که در اوامر و واجب نفسی گفته شد، توضیح اینکه، در تقسیمات وجوب یک تقسیم، تقسیم وجوب به نفسی و غیری است که بر اساس آن اگر در موردی که امر آمده است از سوی شارع ولی در موردش شک است، با چه منطقی باید قضاوت کرد؟ در اینجا تقسیمات را دو نوع می‌دانند، تقسیماتی عرضی که در آنها اطلاق، تعیین کننده نیست، چراکه اقسام آن همه در رتبه واحده و در عرض هم‌اند؛ در این موارد اطلاق روی مقسَم می رود و نه روی یک قسم خاص؛ اما اگر اقسام در یک تقسیم خاص، همه هم عرض هم نباشند و در عین دو قسم در عرض هم بودنشان ولی یکی هم وزن دیگری نباشد، در این موارد اطلاق متفاوت است مثل وجوب نفسی و غیری که در این تقسیم برای مقسمِ وجوب، دو قسم هستند، در این موارد، اطلاق روی مقسم نمی‌رود بلکه دو ویژگی دارد؛

یکی آنکه اطلاق مقسمی اصلاً مفهوم ندارد و تقسیم قاطع است و از سویی این دو قسم علیرغم دو قسم بودن، در عرض هم نیستند چراکه یکی قیدش اثباتی و دیگری سلبی است. واجب نفسی آن است که واجب است لنفسه و غیری واجب است لغیره.

در اکرم العالم هر صنف عالم یک قید اثباتی خاص دارد به خلاف نفسی و غیری که در میان این دو قسم، یکی قید ایجابی ودیگری قید سلبی دارد، در این قبیل موارد از اطلاق به شمول بر تمامی افراد و اقسام نمی رسیم بلکه از اطلاق به یک قسم خاص می‌رسیم.

پس گاهی اطلاق، شمول را می‌رساند و گاهی تعیین یک فرد را. این الگوی اطلاق در مورد مفهوم شرط هم جاری است، با این بیان که جمله شرطیه افاده می‌کند که اذا طلعت الشمس فالنهار موجود در این موارد مفید علیت است و از سویی علیت دو نوع است انحصاری و غیر انحصاری و این دو قسم علت، از قبیل اقسام در عالم نیست که همگی قیدی وجودی داشتند، بلکه از قبیل نفسی و غیری است که یکی قید وجودی و دیگری عدمی است و از سویی این علت انحصاری است که قیدش عدمی است و علت غیر انحصاری قیدش یک امر وجودی است با این بیان روشن می شود که در صورت اطلاق، همان قسمی که قیدش عدمی است مقدم می شود و قسم با قید عدمی همان علت انحصاری است و نه قسم دیگر.

به این تقریب چند اشکال شده است که بررسی خواهد شد، ان شاء الله.